

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

## به سلسله نشر مقالات سابق

(مقاله سیم)

### یادداشت :

آنچه در ذیل از نظر میگذرد، نوشته ایست که ده سال پیش در شماره پنجم، سال دوم ( اسد ۱۳۷۷ ) "فصلنامه رنگین" چاپ المان نشر گردیده بود. در مورد بسا مشروطه خواهان، بسیار قلم فرسوده اند، اما راجع به مرحوم غلام محیی الدین آرتی، که همچنان از پیش آهنگان و فداکاران این طریق بود، تاکنون چیزی سزاوار تقدیم نگردیده و یا که گردیده و به چشم بنده نخورده. درین مقاله در باره آن رادمرد نکاتی چند، از نظر خوانندگان گرانقدر پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" گذشتانده میشود.

برلین، ۴ نومبر ۲۰۰۸

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

## جوانمرد لک بخش

حدیث از مردیست که در جرگه مشروطه خواهان دوم مقام خاصی داشت. مردی از طرفداران بی باک نهضت امانی و از پشتیبانان بی پروای مردم دردمند و رنجبر اجتماع آن روز افغانستان. مردی که تا پای جان بر ایدال خود استوار ماند و عاقبت اندرین راه سر خود را از دست داد.

سخن از مرحوم غلام محیی الدین آرتی میروید، فرزند مرحوم شیر محمد آرتی، سوداگر بنام دوره امانی، که بخاطر خدماتش مورد تفقد خاص شخص اعلیحضرت غازی قرار داشت.

درین مختصر به شخصیت سیاسی و انقلابی محیی الدین آرتی، که در نزد مردم کابل به "میدین جان آرتی" (۱) شهرت داشت، تماس زیاد نمیگیرم. مرحوم پوهاند علامه حبیبی در رساله "جنش مشروطیت"، مرحوم میر غلام محمد غبار در هر دو جلد "افغانستان در مسیر تاریخ" و مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ در "افغانستان در پنج قرن اخیر" (۲) از وی یاد ها کرده اند. درینجا از بعد دیگر شخصیت آن مرحوم نکاتی را می آورم، که بیانگر جوادی و جوانمردی وی است. او با وجودی که در ناز و نعمت و ثروت و مکننت سرشار پدیری پرورده شده بود، به مال و منال دنیا وقتی نمی گزارد (۳) و قلب حساسش برای بیچارگان و درمندگان و رنجبران می تپید و به مانند پدر خود، به دستگیری مسکینان و مستمندان میپرداخت.

دو حکایت از اهل بیت آن مرحوم و نزدیکانم شنیده ام که دریغ می آید ناگفته بماند.

### - قصه اول را از زبان مادرم - خواهر آن مرحوم - شنیده ام، بدین قرار :

جوانمرد در خانه آبانی خود در بالاقلعه عاشقان و عارفان ( این خانه به میر بچه خان - همان مجاهد معروف - تعلق داشت، که بعداً از طرف شیر آرتی خریداری گردید ) که مشرف بر "باغ قاضی" بود، زندگی میکرد. در یک گوشه حویلی طویله ای تعبیه کرده بود، که در آن چند گاو شیری شیرآور، نگهداری میکردید. در بیرون قلعه میدانی بود

که در موسم زمستان پیتو (پیتاب) خوبی داشت و مردان گذر در پای بلند دیوار آن خود را در آفتاب تابناک گرم میکردند. جوانمرد هم ازین پیتو استفاده کرده و بعضاً گاوان شیری خود را در یک گوشه آن می بست ( بسته میکرد). روزی که بهترین گاو شیری وی با گوساله اش در کنجی بسته شده و مصروف کاه خوردن است، پیرمرد بینوا و ژولیده پوشی از دم دیوار می گذرد و همین که نظرش به پستان بزرگ گاو می افتد، با نگاه حسرتبار رو به طرف آسمان کرده و آهی میکشد. میدین جان که از بالا ناظر صحنه بود، فوراً پائین آمده پیرمرد را مخاطب قرار داده و دلیل آه کشیدن و رو به آسمان کردنش را میپرسد. پیره مرد میگوید: «پیش خود گفتم که آگه همی گاو از مه مپیود، از هر دم شهیدی خلاص میشدم.» جوانمرد ریسمان گاو را باز کرده بدست مرد بینوا میدهد و میگوید: «بگیر بابیه جان همی گاو با گوساله اش از شما باشد.» مردکه مسکین که این عمل را مزاح میندازد، تا میخواهد بگوید، که چرا بالای من فقیر درمانده مسخرگی میکنی، که یکبار سیمای باوقار جوانمرد را که در آن شوخی و مزاح راه ندارد، می بیند و خصوصاً که جوانمرد بانگ میزند: «بابیه جان گاو ت را بگیر و ببر.» یقین پیره مرد حاصل میشود و گاو را با گوساله اش بخانه خود که در کدام روستای اطراف کابل است، میبرد. به برکت جود و سخای جوانمرد، زندگی آن بینوا دگرگون شده و در مدار رفاه میگردد (میچرخد). سال بعد پیرمرد راهی عاشقان و عارفان میشود، تا ادای شکران نعمت و سپاس کند. برایش میگویند: «آغا به رضای خدا رفته.» پیرمرد کلاه و دستار بر زمین میزند و خاک به سر خود باد میکند، اما گریه و زاری سودی ندارد. میدین جان، آن مرد جواد و بزرگمرد نهضت خواه که به اصطلاح آن روز از "سربازان" (۴) زمان اعلیحضرت غازی امان الله خان بود، چند ماه پیش ازین در پشاور، توسط عمال و گماشتگان نادر شاه به شهادت رسیده بود. (۵) مقبره این مرد در دامنه کوه خواجه صفا، در بالای "کاریز"، پائین تر از "قبر صوفی" یا "پیر اکرم خان" - مراد و مرشد محمد اکرم خان، پسر امیر دوست محمد خان - قرار دارد، که در پایان پای پدر خود شیر آرتی - تاجر سخاوت پیشه دور امانی - تا قاف قیامت بخواب رفته.

**- قصه دوم را از زبان پدر مرحوم بار بار شنیده ام، که آنرا با کیفیت خاصی بر زبان می آورد و هنگام حکایت، اشک در چشمانش جمع میگردید:**

در عهد امانی یعنی وقتی اعلیحضرت امان الله خان بر اریکه قدرت تکیه میزند، شور و هیجان بی سابقه بر مملکت مستولی گشته و طلیعه نهضت و جنبش از در و دیوار هویدا میگردد. شاه جوان پلانهای عاجل را جهت تغییر بنیادی مملکت روی دست میگیرد. در همین مسیر در سال ۱۹۲۸ لویه جرگه باشکوه پغمان دایر میگردد. از طرف شهریان کابل دو وکیل انتخاب گردیده اند؛ غلام محیی الدین آرتی، جوان تندرو و نقاد و میر غلام محمد غبار، روشنفکر پرشور دیگری. وقتی که گاه سخن گفتن به "میدین جان" میرسد، سر سنج خطابه میرود و ضمن سخنان پرشور و نافذ رو به اعلیحضرت کرده میگوید: «اعلیحضرتا! تا وقتی که این وزرای مشهور بالرشوه شما سر کار باشند، وضع مملکت بهبود نخواهد یافت...» (۶). گویند وزیر شیخ بروتی - از قرار معلوم عبدالعزیز خان وزیر داخله - که در پهلوی امان الله خان نشسته بود، از جذبه این سخنان بروتهایش تکان میخورد. و سپس دستان پر آبله خود را نشان داده میگوید: «من دیروز بامهای خانه ام را خود کاهگل کردم...» وی با وجودی که از متمولان بزرگ آن زمان بود، خوش داشت عرق جبین بریزد و از کارهای ثقیل جسمانی نگریزد. در آخر مبلغ دو لک روپیه به دولت اعانه میدهد، تا از آن برای تهیه ساز و برگ اردوی افغانستان استفاده گردد. (۷) دو لک روپیه آن زمان که ارزش پول بسیار بالا بود، به حساب امروز دکه به صدها ملیون افغانی میزند. مرحوم غبار مختصر این قصه را در صفحه ۸۱۳ جلد اول کتاب ناب خود "افغانستان در مسیر تاریخ" آورده. (چاپ ۱۳۵۹، قم). از زبان مرحوم حافظ نور محمد کهگدای - پسانها سرمنشی حضور ظاهر شاه - نقل میکنند، که وقتی میدین جان بیانیه پر حذبه و غزای خود را ختم کرده و اعانه گزافی را تقدیم مینماید، امان الله خان از جای خود برخاسته، ویرا سخت در آغوش میکشد و میگوید: «خدا نگهدار تو و آل و عیالت باد.»

دعای پادشاه با درد در حق یک انقلابی جوانمرد هم کم گپ نیست. اما تقدیر به میل و دعای کسی تغییر نمی پذیرد و هر دو پسرش، اولی "زمان الدین آرتی" در دوره داوود خان و دومی "جمال الدین آرتی"، در دوره خلق و پرچم کشته میشوند.

## توضیحات :

- ۱ - مرحوم میر غلام محمد غبار نیز در هردو جلد "افغانستان در مسیر تاریخ" خویش، طوری که ورد زبان شهریان کابل بود، وی را بار بار "میدین جان" و برادرش "فقیر محمد آرتی" را "فقیر جان" مینامد.
- ۲- باید تذکر بدهم، که در بعض چاپ های "افغانستان در مسیر تاریخ" نام خانوادگی "آرتی" را به نادرست "ارتی" نوشته اند. در "جنبش مشروطیت" و "افغانستان در پنج قرن اخیر" هم "آرتی" را در بعض جاها غلط آورده اند و در جایی دیدم، که او را حتی به شکل "اوتی" نوشته بودند. متأسفانه که در "شهر خربوزه افغانستان"

مفاهیمی از قبیل "غور و دقت و دلسوزی" حتی در چاپ و نشر آثار علمی هم، ارزش خود را از دست داده و جای خود را به "سطحی‌نگری و بی‌پروائی" خالی کرده است.

۳ - "گزاردن" در معنای "اداء کردن، بجا آوردن، قایل گردیدن، اجراء نمودن"، و "می‌گزارد" (به سکون حرف "راء") - چنان که در متن بکار رفته - "ماضی استمراری صیغه مفرد غائب است". "نماز گزاردن، احترام گزاردن، سپاس گزاردن، خدمت گزاردن و صفات فاعلی ایشان نمازگزار، احترام گزار، سپاسگزار، خدمتگزار" مشهورترین موارد استعمال این مصدر اند. بعض کسان این مصدر را به نادرست "گذاشتن" حدس زده و بنا بر آن گردانش را نیز نادرست می‌آرند. مصدر "گذاشتن" در معنای "ترک کردن، در جایی ماندن"، در نقطه مقابل مصدر "گزاردن" قرار دارد.

۴ - قسمی که از زبان خانم میدین جان حکایت میکنند، در آن آوان خانه ایشان محل آمد و شد و تجمع اصلاح طلبان و مبارزان بود. به گفته وی، این اشخاص را در آن زمان "سرباز" می‌گفتند.

۵ - غلام محیی الدین خان آرتی در پشاور در ویلای خانوادگی خود که "کوتی پشاور" نام گرفته بود، مورد سوء قصد قرار گرفته و با جراحات وخیم به شفاخانه انتقال داده میشود. بعد از چندی که وضع صحیش رو به بهبودی می‌رود، در شفاخانه به سوء قصد ثانی مواجه گردیده و جان به جان آفرین تسلیم میکند. جسدش مطابق وصیت خود او به کابل انتقال داده شده و در هدیره (حظیره) آبائی ایشان در دامان کوه شیردروازه، پائین تر از "قبر صوفی" بخاک سپرده می‌شود. ترور "میدین جان آرتی" حلقه ترورهای متعددی را که بر جان فدائیان امان الله خان و آزاد اندیشان، بکار بسته میشود، تکمیل میکند. عمال نادر شاه اشخاص انقلابی، اصلاح طلبان، روشنفکران و مغزهای متفکر آن زمان وطن عزیز ما را رهسپار دیار عدم میسازند و یا به زندان می‌اندازند.

به روایت میرمحمد صدیق فرهنگ، محمد ولی خان دروازی، غلام نبی خان چرخ، غلام جیلانی خان چرخ، محمد مهدی خان چنداولی - سرمنشی اعلیحضرت امان الله خان - خواجه هدایت الله خان رئیس تنظیمه هزاره جات، فقیر محمد خان رئیس جنگلات اعدام می‌گردند. میر غلام محمد غبار، محمد ابراهیم صفا، سرور جویا، عبدالعزیز خان قندهاری، عبدالغفار خان سرحد دار، رضا خان و عده ای دیگر تحویل بندیخانه میشوند و سالهای سال را در زنجیر و زولانه بسر می‌برند. (صفحه ۶۱۸ "افغانستان در پنج قرن اخیر"، نشر مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، پائیز ۱۳۷۱، چاپ: صدر - قم)

۶ - مرحوم غبار سخنان محیی الدین آرتی را اینطور می‌آورد: « اعلیحضرتا، مادامی که این وزرای مشهور بالفساد شما تا پای محکمه و دار برده نشده اند، هیچ اصلاحاتی در مملکت ممکن نیست.»  
۷ - مرحوم غبار این رقم را "سه لک روپیه" مینویسد.